



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۲/۰۱/۱۰

حامد نوید

داستان کابل

دوش صد عقده دل وا کردیم
یاد از کابل زیبا کردیم

یاد از سرو روان و جویش
یاد از نسترن خوشبویش

یاد از ماه شب چارده اش
یاد از سوسن خرمن زده اش

یاد از دره پغمان کردیم
یاد استالف و یاران کردیم

یاد از مادر پیرم کردم
یاد آن مرغ اسیرم کردم

یاد آن مردم پاکیزه سرشت
درد جانسوز به روح بنهشت

قلیم از درد سراسیمه تپید
مرغ دل سوی وطن بال کشید

بال بگشاد سوی لانه خویش
به سوی خانه و کاشانه خویش

سوی آنشهر که عمر چون جان
پرورانید مرا در دامان

پرورش ز آب گهر داد مرا
دانش و نور بصر داد مرا

شعله عشق به جانم افروخت
درس و آئین محبت آموخت

سوی آنشهر که آنجا زادم
دیده بر روی جهان بکشادم

سوی آنشهر که عمریست کنون
سوزد اندر غم و غرق است به خون

وندر آنجا که هزاران دشمن
کرده در بوم و بر آن مأمّن

د پانو شمیره: له 1 تر 3

وندر آنجا که دگر نای شبان
نالیه از دل نکشدد نیمه شبان

اندر آنجا که جوان و پیرش
نیست جز مرگ دگر تدبیرش

یادم آمد که در آنروز دژم
که جهان بود پر از غصه و غم

مشت حیوان صفت خلق فروش
حلقه و عهد غلامی درگوش

داد آن کابل زیبا بر باد
داد آن گلشن رعنای بر باد

وای زان کابل زیبا ای وای
وای زان باغ تمنا ای وای

بعد یک عمر غم و رنج و عذاب
که شد آن شهر غم اندود خراب

باز مشت دگر از جای دگر
با سر و قامت و سیمای دگر

مست از باده و مینای دگر
ملهم از مرشد و مولای دگر

سوخت در آتش غم کابل من
وای از آن چمن پر گل من

نه دگر جلوه سرو چمن است
نه دگر بوی خوش نسترن است

نه دگر دیده نرگس را ناز
نه دگر چشم عروسان را راز

نه دگر مرغ شباهنگ به شب
نغمه دل بسراید ز طرب

هر طرف ناله زاع و زغن است
هر طرف لاله ای در سوختن است

هر طرف تازه جوانی درخون
هر طرف سرو روانی گلگون

هر طرف ناله ای از رهگذری
هر طرف گیریه ای از چشم تری

نیست درنای خرابات خروش
گشته آن بلبل کابل خاموش

وای از کابل زیبای من
وای ز آن سوخته مأوی من

وای بر من که چنین بی ثمرم

دور از کابل و جای دگرم

تربیت مادر و خاک پدرم
همه در آتش و من می نگرم

حامد نوید